

«همة اقتدارات سیاسی اساساً از آن مردم است. مردم با تأسیس دولت، از اقتدار خود چشم پوشیدند بلکه فقط قسمتی از آن را به فرمانروایان به امانت سپردند.»
(هانتینگتون)

در پایان سده بیستم که به گفته آلن دوینو اسال ۱۹۱۴ آغاز و سال ۱۹۸۹ میلادی به همراه فروپاشی دیوار برلین، نقطه انجام آن است،^۱ و در آستانه سده بیست و یکم، دولت و دموکراسی محور مباحث علم سیاست قرار گرفته اند.

در جهان متغیر کنونی، مفاهیم همواره دچار تحول می شوند. این تحول نتیجه یک سلسله علل و عوامل است که پیامدهای خاص خود را خواهد داشت. با توجه به کلیدی بودن مفهوم دولت، در علم سیاست^۲ هر گونه تحول در این مفهوم، آثاری در اشکال و روش های تمدنی هر کشور دارد. اگر دولت را تلاش هدفمند انسان برای تنظیم امور سیاسی تلقی کنیم، دموکراسی بی گمان یکی از آرمان ها و آرزوهای اصیل انسانی و یکی از بهترین شیوه های کار حکومت در تاریخ تمدن بشری است که امکان مشارکت سیاسی را فراهم می سازد. با توجه به پیش فرض اصلی این مقاله که مفاهیم همواره دستخوش تحولند، و به نوبه خود دیگر مفاهیم را متحول و متأثر می کنند، بی گمان این تحول نه بیرون از عرصه زندگی، بلکه در بطن واقعیات عینی و ملموس زندگی جریان می یابد. هر چند جوامع انسانی در گذشته فاقد دولت های مدرن بوده اند لیکن با پیدایش دولت در زندگی انسان، بویژه با تکامل آن در عصر جدید، همواره از تباطؤ معنی داری میان تحول دولت و دموکراسی به عنوان شکلی از حکومت وجود داشته است و این حرکت در آغاز سده بیست و یکم جلوه محسوس تری یافته است.

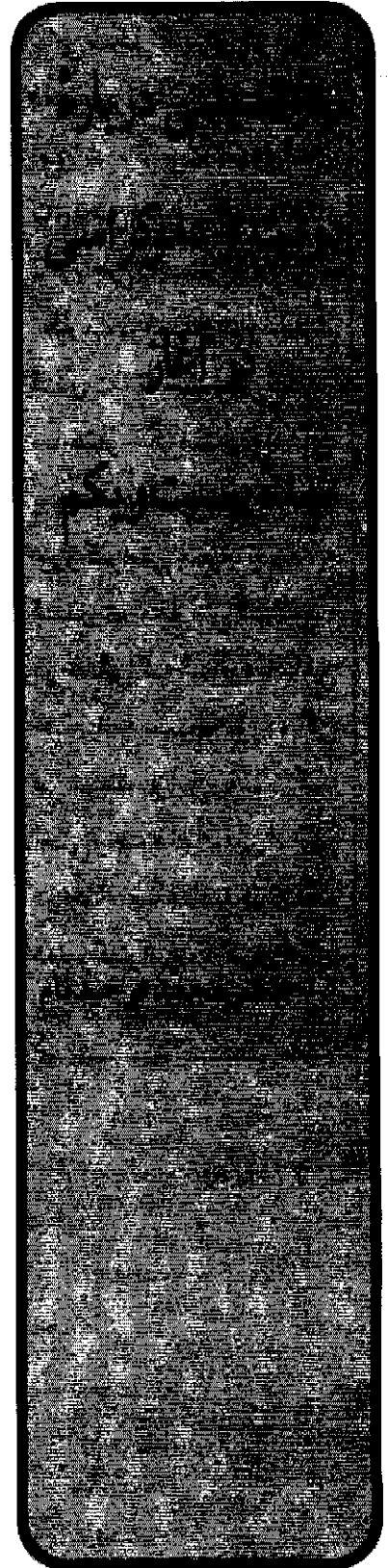
الوین تافلر (Alvin Toffler) در موج سوم، ضمن پیش بینی سسه اصل بنیادین برای حکومت های فردا، ضرورت ارتباط دولت و دموکراسی را بررسی می کند. وی نخستین ویژگی حکومت در موج سوم را قدرت اقلیت ذکر می کند و اصل دموکراسی نیمه مستقیم را به عنوان دومین اصل که نظام های سیاسی فردا بر پایه آن بنا خواهند شد و سومین اصل سیاست فردا را از میان رفتن

تمرکز شدید مراکز تصمیم گیری و واگذار شدن آن ها به خود مردم می داند.^۳ آن چه در این مورد قابل تعمق است، ارتباط معکوسی است که وی در محدود شدن حوزه اختیارات دولت و تجلی حضور و مشارکت مردمان در تصمیم گیری سیاسی در قالب دموکراسی می بیند. به سخن دیگر، حرکت تمدن بشری از موج اول کشاورزی به موج دوم صنعتی و سپس موج سوم دانایی به تدریج میانی قدرت را از خشونت به ثروت و از ثروت به دانایی سوق داده است که این همه در گستره سیاسی موجب کاهش اختیارات دولت گردیده است. به عقیده تافلر، تمدن موج سومی نه بر پایه نظم بیش از حد امور جامعه به دست دولت، بلکه بر پایه نظم اجتماعی در اشکال دموکراتیک خواهد بود و این همه نتیجه تغییراتی است که در همه زمینه های زندگی در جریان است. این تغییرات، سازو کارهای جامعه و از جمله دولت را تحت تأثیر قرار می دهد و مراکز قدرت را اجاب به جا می کند.^۴

آنچه در گفتار تافلر جلب نظر می کند، این است که فشار روز افزون اطلاعات همه عرصه های زندگی بشری، بویژه دولت و کارکردهای آن را دچار تحول خواهد ساخت.

در این مورد ساموئل هانتینگتون رابطه دولت و دموکراسی را در آستانه سده بیست و یکم به گونه ای دیگر بررسی می کند. وی در موج سوم دموکراسی بر این اعتقاد است که موج تازه ای از دموکراسی به راه افتاده است.^۵ او در تحلیل خود با وزیر امور خارجه انگلیس در سال ۱۹۹۰ میلادی هم صدامی شود که «در عمل، این به آن معناست که ما به دولت های دموکراتیک و هر گونه اصلاحات سیاسی که پاسخ گویی مسئولان در مقابل مردم و دموکراسی را افزایش دهد، پاداش بدهیم»^۶؛ شاید هم نوعی همنوایی با فرانسیس فوکویاما دارد که خبر از جهانی شدن دموکراسی لیبرال می دهد:

«آنچه را شاهد هستیم، تنها پایان جنگ سرد یا گذشت یک دوران تاریخی پس از جنگ نیست، بلکه پایان همه تاریخ است، یعنی نقطه پایان تکامل ایدئولوژیک بشر و جهانی شدن دموکراسی لیبرال غربی به عنوان شکل نهایی حکومت انسان ها.»^۷
در تأیید فوکویاما، دیوید هلد نیز با طرح دموکراسی جهانی (Cosmopolitan Democracy)،



به عنوان برداشتی از روابط قانونی دموکراتیک که مناسب جهانی مَرکَب از ملت‌های درگیر در فرایندهای منطقه‌ای و جهانی است، ندای جهانی شدن دموکراسی را رسد داده است.

گذشته از تافلر، هانتینگتون، فوکویاما و هلد، کسانی چون یورگن هابرماس، رابرت نوزیک، ای. اف. شوماخر، ریچارد روز کراس، کارل پوپر و دیگران نیز خیر از تحولی جدید داده‌اند. این تحول جدید، پیدایش مفهوم تازه‌ای از دولت، یعنی «دولت حداقل» است که به نوبه خود دموکراسی را به عنوان شیوه و روال کار حکومت‌ها متأثر ساخته است و دیوید هلد نیز بر این اساس بیان می‌کند که حکومت دموکراتیک باید حکومت محدود باشد. و شاید این تحول به نوعی ادعای مرشامبر را ثابت کند که «جهان پس از جنگ سرد میان دو ابرقدرت به وضع سال‌های ۱۹۳۰ میلادی باز خواهد گشت»^۱ چرا که سال‌های ۱۹۳۰ میلادی و پیش از آن، دوره تفوق دولت محدود لیبِرال بوده و دولت از دخالت در بسیاری امور باز داشته می‌شده است. حال در آستانه سده بیست و یکم، باز گشت به دولت محدود، ولی این بار در قالب نظریه دولت حداقل مطرح می‌گردد. دولت حداقل توسط رابرت نوزیک در کتاب آثارش، دولت و یوتوپیا تئوریزه می‌شود. او به نوعی با محدود کردن نقش حکومت به اموری چون تأمین نظم، تنفیذ قرار داده‌ها، حفظ آزادی شهروندان، تضمین امنیت اقتصادی، حفاظت از دلاری‌های خصوصی، پاسداری از امنیت ملی، و... امکان تحقق دموکراسی را به عنوان شیوه کار حکومت‌ها، میسرتر ساخته است.^۲ شوماخر نیز در کوچک زیباست به طرح دولت حداقل پرداخته است. گذشته از شوماخر و نوزیک، ریچارد روز کراس در کتاب ظهور دولت مجازی (۱۹۹۹)، در قالب نظریه دولت مجازی این اندیشه را می‌پروراند که با تحولات تجاری و تکنولوژیک، دولت مدرن رفته رفته به صورت دولت مجازی درمی‌آید؛ قدرت سرزمینی و برتری نظامی از میان می‌رود و در عوض برای تقسیم بازار در اقتصاد که روز کراس تشریح کرده است، محصولات ذهنی و مجازی مانند نرم افزار و طرح‌های علمی، جایگزین اشکال قدیمی دولت خواهند شد. نرم افزار و اینترنت، دارایی‌های ملی دولت مجازی به شمار می‌روند. ملت‌هایی که زودتر

وارد عرصه اطلاعات جهانی شوند، نقش «سر» (head) و دیگران نقش بدن (body) را خواهند داشت. نظریه روز کراس خود اشاره‌ای است به رنگ باختن کارویژه‌های دولت مدرن با توجه به تحولات نظام اطلاعاتی جهانی که خود تکمیل کننده نظریه دولت حداقل نوزیک است که توسط هایک و فریدمن، دیگر اقتصاددانان معاصر، مورد تأکید قرار گرفته است. و شاید این خود به معنی ورود به مرحله سایبرپولیتیک (cyber politics) باشد که تعبیر دیگر مفاهیم بویژه دولت و ارکان وابسته به آن را رقم می‌زند.^۳

پس ما، هم شاهد تحول مفهوم دولت و هم شاهد دگرگونی‌های ساختاری و ماهوی آن هستیم که به نوبه خود آثار خاصی بر روند دموکراسی گذاشته است. البته فرض بنهان این مقاله آن است که تغییرات دموکراسی و روندگذار به دموکراسی نیز بر دولت اثر گذاشته است.

۱) بازاندیشی درباره دولت

ایده نظم سیاسی غیر شخصی یا ساختار حقوقی قدرت سیاسی محدود، تنها مانی توانست سلطه یابد که حقوق، تکالیف و وظایف سیاسی، دیگر در پیوند با سنت دینی یا حقوق مالکیت نبود. ظهور دولت مدرن نشانه یک زمینه جدید گفتمانی بود که دعای حاکمیت، استقلال، نمایندگی و مشروعیت را مجسم و به گونه بنیادی، درک سنتی از قانون، اجتماع و سیاست را از نو قالب بندی کرد. در نتیجه، دولت به عنوان پدیده‌ای مستقل از رعایا و حکام، همراه با اموال خاص خود تعریف شد که در آن زمان شخصیت تصنعی خوانده می‌شد و یکسره متمایز از شخص یا مجلسی بود که حامل یا نماینده آن محسوب می‌شد.^۴ ایده حاکمیت «بدن»، در پیوند نزدیک با ایده دولت مدرن مطرح شد، و هابز توجیه قدرت دولت را به بالاترین حد رساند. لاک با توضیح حق عمومی و خصوصی، مشروعیت دولت را منوط به رضایت افراد و رسو حاکمیت را بر خاسته از اراده انسانها دانست. چنین بود که دولت‌های مدرن به عنوان دولت-ملت توسعه یافتند. شاید بتوان نوآوری‌های اصلی این برداشت از دولت مدرن را در واژگانی چون سرزمینی بودن، انحصار ابزارهای خشونت در دست دولت، ساختار غیر شخصی

○ اگر دولت را تلاش هدفمند انسان برای تنظیم امور سیاسی تلقی کنیم، دموکراسی بی گمان یکی از آرمان‌ها و آرزوهای اصیل انسانی و یکی از بهترین شیوه‌های کار حکومت در تاریخ تمدن بشری است که امکان مشارکت سیاسی را فراهم می‌سازد.

قدرت و مشروعیت و لزوم کسب و قیاداری شهر و ندان به عنوان شهر و ندفعال دانست. دولت‌های ملی در قالب‌های مبتنی بر قوانین اساسی، لیبرال، لیبرال دموکراتیک و تک‌حزبی رشد کردند.

در طول سده‌های ۱۷ و ۱۸، دولت‌های مطلقه و قانونی به تدریج وارد مرحله گذار به دموکراسی شدند که علت اصلی آن، مسؤولیت فزاینده ناشی از تعهدات نظامی بود. روی دیگر این تحول، تداخل فزاینده حوزه‌های جامعه مدنی و دولت بود و دلیلش توانایی دولت در تثبیت و اجرای قانون، قرار دادها و عرضه پول یعنی ارائه چارچوبی برای اقتصاد نوظهور سرمایه‌داری بود که در نتیجه آن دولت به کانون توجه گروه‌ها و طبقات در جامعه مدنی تبدیل شد.^{۱۲} اما طبقه بورژوازی نریا خواهان مداخله نکردن دولت در اقتصاد بود. در این مکانیسم حقوق سیاسی و مدنی به معنی امکان مشارکت در اعمال قدرت سیاسی برای اعضای اجتماع سیاسی بود که دولت را به سوی سیاست لیبرال دموکراتیک و اقتصاد راب‌سوی سیستم بازار سرمایه‌داری دموکراتیک سوق داد. با افزایش نقش دولت به عنوان هماهنگ کننده و مداخله بیشتر آن در تعیین شرایط جامعه مدنی، دولت با شدت بیشتری به مبارزه طلبیده شد. البته ناگفته نماند که تبلور حقوق شهروندی در قوانین سیاسی و مدنی غرب نتیجه تقارب سه عامل بوده است: (۱) دو جانبه بودن قدرت یعنی نیاز متقابل دولت و ملت، (۲) بحران مشروعیت دولت یا قول مشروعیت سنتی، (۳) تقارب نظام لیبرال دموکراتیک با جامعه مدنی و دموکراسی نمایندگی.^{۱۳}

مسئله مهم این است که درگیر شدن فزاینده دولت‌ها در شبکه‌های منطقه‌ای و جهانی بزرگ در نیمه دوم سده بیستم، حدود و گستره اقتدار آن‌ها را تغییر داده است و این مسأله در مدل و ستفالیابی نظام بین‌الملل نیز ملاحظه می‌شود.^{۱۴} منشور ملل متحد نیز این اندیشه را تقویت کرد: (۱) اجتماع جهانی مرگب از دولت‌ها، (۲) شناسایی مردم تحت ستم، (۳) پذیرش ارزش‌های هر دولت، (۴) قواعد، نهادها و رویه‌های جدید قانون‌گذاری بین‌المللی، (۵) اصول حقوقی محدود کننده اعضای اجتماع بین‌المللی، (۶) توجه به حقوق فردی، (۷) حفظ صلح و بیشتر از آن رعایت حقوق بشر و عدالت اجتماعی، (۸) تلاش برای کاهش نابرابری‌های سیستماتیک میان مردمان

و دولت‌ها.^{۱۵}

بار شد دولت-ملت، سازمان‌ها، نهاد‌های بین‌المللی و فراملی سازمان ملل، نفوذ کنش‌گران بین‌المللی و فراملی بر جامعه مدنی، افزایش پیوندهای متقابل جهانی، انجام نشدن وظایف دولت بی‌همکاری‌های بین‌المللی، باعث رشد منظم امور جهانی و شکل گرفتن نظم جهانی شده و این حوزه اقتدار دولت-ملت‌ها را کاهش داده است لیکن این به معنی پایان عصر دولت-ملت‌ها نیست، بلکه آن را باید نبردی ضد دولت‌های هژمونیک دانست: دولت-ملت‌ها با گسست‌های داخلی و خارجی مواجه گردیده‌اند؛ در داخل از جانب احزاب، بوروکراسی، شرکت‌ها مورد تهدید واقع شده‌اند اما عوامل اساسی گسست و تحدید حاکمیت دولت‌ها در سطح بین‌الملل را باید چنین برشمرد:^{۱۶}

(۱) حقوق بین‌الملل: امروزه شکافی میان حقوق و وظایف ناشی از شهروندی و انواع جدید آزادی و تکلیف در حقوق بین‌الملل به وجود آمده است. دو قاعده اصلی حقوقی یعنی مصونیت قضایی و مصونیت کار گزاران دولتی امروزه زیر سؤال رفته است؛ نمونه‌های آن در تعقیب جنایت کاران جنگی، میراث مشترک بشریت و... دیده می‌شود.

(۲) بین‌المللی شدن تصمیم‌گیری: گسست دوم ناشی از وجود سازمان‌ها و رژیم‌های بین‌المللی است که برای مدیریت حوزه‌های فعالیت فراملی (تجارت، اقیانوس، فضا و...) تأسیس شده‌اند تعداد IGOها (سازمان‌های بین‌دولتی) از ۳۷ در سال ۱۹۰۹ به ۳۰۰ در سال ۱۹۸۹ و شمار INGOها (سازمان‌های غیردولتی بین‌المللی) از ۱۷۶ به ۴۶۲۴ رسیده است. بسیاری از این سازمان‌ها، دامنه تصمیم‌گیری دولت‌ها را محدود می‌کنند، مثل سیاست تعدیل ساختاری صندوق بین‌المللی پول یا تصمیمات جامعه اروپا.

(۳) قدرت‌های هژمونیک و ساختارهای امنیتی بین‌المللی: از زمان شکل‌گیری نظام مرگب از دولت‌ها، امنیت هنوز هم دغدغه اصلی دولت‌ها است. پیوند متقابل دولت‌ها به این معنا است که سیاست امنیت ملی یک کشور، پیامدهای مستقیمی برای امنیت دیگری دارد و بویایی کل سیستم امنیتی جهانی برای همه ملت‌ها مؤثر است.

(۴) هویت ملی و جهانی شدن فرهنگ: تحولات

○ الوین تافلر در موج سوم، ضمن پیش‌بینی سه اصل بنیادین برای حکومت‌های فردا، ضرورت ارتباط دولت و دموکراسی را پررسی می‌کند. وی نخستین ویژگی حکومت در موج سوم را قدرت اقلیت ذکر می‌کند و اصل دموکراسی نیمه مستقیم را به عنوان دومین اصل که نظام‌های سیاسی فردا بر پایه آن بنا خواهند شد و سومین اصل سیاست فردا را از میان رفتن تمرکز شدید مراکز تصمیم‌گیری و واگذار شدن آن‌ها به خود مردم می‌داند. آن‌چه در این مورد قابل تعمق است، ارتباط معکوسی است که وی در محدود شدن حوزه اختیارات دولت و تجلی حضور و مشارکت مردمان در تصمیم‌گیری سیاسی در قالب دموکراسی می‌بیند.

شبکه‌های رسانه‌ای، در پیوند با جهانی شدن، شیوه زندگی محلی، ملی و منطقه‌ای را در بیشتر بخشهای جهان دگرگون کرده است.

(۵) اقتصاد جهانی: عملاً امروزه یک بازار مالی جهانی واحد به وجود آمده است که این را پایان جغرافیای نامیده‌اند.

با توجه به عوامل فوق جایگاه دولت و دموکراسی در نظام بین‌الملل شکل خاصی به خود خواهد گرفت. از روندهای کنونی می‌توان به این نتیجه رسید که نظامی در حال شکل‌گیری است که همتای مدرن و سکولار سازمان سیاسی در قرون وسطی در اروپای مسیحی است؛ نظامی که به گونه‌ای تصویرگر «دولت حداقل» است.

۲) بازاندیشی درباره دموکراسی

در میان مدل‌های دموکراسی، اصل خودمختاری در کنار اصل مشارکت کانون پروژه دموکراسی و لازمه درک منطق وجودی دموکراسی در عصر حاضر است. این نظریه که اشخاص باید سرنوشت خود را تعیین کنند و این ایده که «حکومت دموکراتیک باید حکومت محدود باشد»، یعنی ساختار قدرت آن از نظر حقوقی محدود باشد، منطق اصل خودمختاری سیاسی است؛ یعنی منعکس کننده ایده‌هایی است که در زندگی سیاسی عمومی نهفته و در چارچوب فرهنگ غرب مبتنی بر برداشتی مشخص از شهروندآزاد و برابر است، به گونه‌ای که برای همگان قابل فهم است، مانند: (۱) مصونیت در برابر کل‌برد خودسرانه اقتدار سیاسی و قدرت اجبار، (۲) مشارکت شهروندان در تعیین شرایط اجتماعی خود، (۳) ایجاد بهترین شرایط برای شهروندان برای توسعه فطرت و کیفیات متنوع خود، (۴) گسترش فرصت اقتصادی برای به حداکثر رساندن منابع ایده خودمختاری این خواست‌های متنوع را به هم می‌پیوندد.^{۱۷}

دموکراسی دارای برخی ویژگیهای اساسی به شکل حقوق سیاسی و مدنی است. منظور از این‌ها، آزادی بیان، مطبوعات، حق رأی در انتخابات آزاد و عادلانه و تشکیل احزاب مخالف است. اما حقوق سیاسی و مدنی به تنهایی نمی‌توانند یک ساختار مشترک کنش سیاسی به وجود آورند، یعنی چارچوب خودمختاری برابر برای همه

مشارکت کنندگان در حیات عمومی. مجموعه‌ای از حقوق و تکالیف که به هر یک از سپهرهای قدرت مربوط شود، باید جزء لاینفک فرایند دموکراتیک محسوب شود. دموکراسی باید پیوستاری تلقی شود که حقوق خاص در درون مجموعه‌ها کم و بیش در طول آن اعمال می‌شود و مجموعه حقوق متفاوت کم یا بیش مستقر می‌شود. در این جا هفت نوع حقوق برای مشارکت آزاد و برابر افراد در تنظیم اجتماعاتشان ضروری است: حقوق بهداشتی، اجتماعی، فرهنگی، مدنی، اقتصادی، سیاسی و حق برخورداری از امنیت. نبود حقوق بهداشتی به معنای نابودی مجموعه گزینه‌هایی است که انسان‌ها می‌توانند از آن‌ها برخوردار باشند. حق رفاه تأثیر مستقیم بر ماهیت و طیف فرصت‌ها و مهارت‌هایی دارد که شهروندان می‌توانند داشته باشند. حق فرهنگ به قلمروهایی از فعالیت و ظرفیت‌ها مربوط است که اشخاص بی‌آن‌ها نمی‌توانند آرای خود را بیان کنند، گزینه‌های مختلف سبلیک را مورد کوشش قرار دهند و هویت‌های مختلف فردی و جمعی به وجود آورند. حقوق مدنی شرط لازم برای پی‌گیری فعالیت‌ها و شیوه‌های زندگی در بستری از انجمن‌های گوناگون است که قلمرو زندگی مدنی را تشکیل می‌دهند. حقوق اقتصادی آن دسته از حقوقی است که جنبش کارگری در طول زمان به دست آورده و امکان کنترل بیشتر کارکنان را در محل کار به وجود می‌آورد. حق برخورداری از زندگی امن و بی‌خسونت، حق امنیت یا صلح است. اجبار و خشونت مغایر اشکال تصمیم‌گیری دموکراتیک است. حقوق سیاسی شامل حقوق سنتی (مانند محیط زیست سالم، حق آموزش و...) سیاسی و بخشی از حقوق سنتی مدنی مثل آیین دادرسی عادلانه و برابری در برابر قانون است و برای مشارکت در اعمال قدرت سیاسی مستقیم و غیر مستقیم ضرورت دارد. اجرای کامل این حقوق در امور دولت و جامعه مدنی وابسته به ایجاد شرایط لازم برای خودمختاری دموکراتیک در کل و هم‌چنین وابسته به فرصت بحث و گفتگوی عمومی و توازن مناسب میان مشارکت مستقیم در تصمیم‌گیری سیاسی و تفویض آن به نمایندگان است. این هفت نوع حقوق، فضاهای مرتبط به هم را شکل می‌دهند که اصل خودمختاری در آن‌ها و از طریق آن‌ها اعمال

○ به عقیده تافلر، تمدن موج سوم نه بر پایه نظم پیش از حد امور جامعه به دست دولت، بلکه بر پایه نظم اجتماعی در اشکال دموکراتیک خواهد بود و این همه نتیجه تغییراتی است که در همه زمینه‌های زندگی در جریان است. این تغییرات، سازوکارهای جامعه و از جمله دولت را تحت تأثیر قرار می‌دهد و مراکز قدرت را جابه‌جایی کند.

دموکراتیک جهانی یا کازموپولیتن (cosmopolitan democratic law) می‌نامند و منظور از آن حقوق عمومی دموکراتیک است که در درون و ورای مرزها مستقر می‌شود. این حقوق دموکراتیک جهانی از قوانین دولت‌ها و جامعه بین‌المللی متفاوت است.^{۲۰}

مدل وستفالی، با تعهد به اصل قدرت مؤثر یعنی این اصل که «حق با قوی است» با دموکراسی جدید مغایرت دارد. سازمان ملل هم که عرصه مذاکره درباره مسایل مبرم بین‌المللی است، دچار مشکلات اساسی است. با بسط مدل منشور سازمان ملل مانند اجباری کردن صلاحیت دیوان بین‌المللی دادگستری، بسط صلاحیت‌های مربوط به حقوق بشر، تلقی اجماع در مجمع عمومی به عنوان منبع حقوق بین‌الملل و... ممکن است سازمان ملل بتواند منابع سیاسی خاص خود را ایجاد و به گونه‌ای که مرکز تصمیم‌گیری مستقل عمل کند. اما در این حالت هم حداکثر به شکلی بسیار ناقص از دموکراسی در سطح بین‌الملل می‌رسیم که یک سیستم اداره امور مبتنی بر دولت‌ها خواهد بود که از نظم دموکراتیک امور جهانی فاصله زیادی دارد؛ افزون بر آن، از واقعیت‌های ناشی از جهانی شدن بسیار دور است. در برابر زیر سؤال رفتن دولت-ملت‌ها، و ظهور دولت مجازی و نظریه جدید پسامدرن دولت، مدلی جهانی از دموکراسی ارائه می‌شود که دارای اصول زیر است:^{۲۱}

(۱) نظم بین‌الملل مرکز از شبکه‌های متداخل قدرت است؛ (۲) همه گروه‌ها و انجمن‌ها حق تعیین سرنوشت خود را دارند که با تعهد به اصل خودمختاری و دسته‌های حقوق و تکالیف مشخص می‌شود؛ (۳) اصول حقوقی خاص شکل و گستره کنش فردی و جمعی را در درون سازمان‌ها و انجمن‌های دولت، اقتصاد و جامعه مدنی محدود می‌کند؛ (۴) قانون‌گذاری و اجرای قانون در درون این چارچوب مرکز از سطوح مختلف صورت می‌گیرد که همراه با گسترش نفوذ دادگاه‌های منطقه‌ای و بین‌المللی برای کنترل اقتدار اجتماعی و سیاسی لازم است....

بحث محوری در این جا، میزان کنترل اقتدار عمومی بر قدرت خصوصی است و کشف دوباره جامعه مدنی، مجموعه‌ای است جذاب از پدیده‌های

می‌شود. هر مجموعه از حقوق شرط قدرت بخشی برای مشارکت سیاسی و در نتیجه حکومت مشروع است و بی‌آن‌ها مشارکت کامل ممکن نیست.^{۲۸}

ساختاری اساسی که این حقوق را در تعامی هفت سپهر به هم پیوند و ساختاری حقوقی که شهروندان را به عنوان شهروند بشناسد، می‌توان حقوق عمومی دموکراتیک نامید. حقوق عمومی دموکراتیک معیارهای امکان یافتن دموکراسی یعنی ظرفیت حقوق اعضای یک جامعه دموکراتیک را تعیین می‌کند؛ پس این چارچوب مکانی است که به گونه مشروع می‌تواند سیاست، اقتصاد و تعامل اجتماعی را محدود و مقید کند. بر پایه آن می‌توان دموکراتیک بودن یا نبودن یک نظام سیاسی را مورد ارزیابی قرار داد. این حقوق بنیان حقوق و تکالیف ناشی از تعهد به اصل خودمختاری را تعیین می‌کند. آنچه ایدئال است، برنامه‌ای برای کنش سیاسی در جهت ایجاد نظم دموکراتیک است که بر اساس آن، اصل خودمختاری برای هر یک از شهروندان در درون و ورای هر یک از عرصه‌های قدرت شکل می‌گیرد. گفتمان عمومی فارغ از زور، حذف همه اشکال ناتوانی، موقعیت برابر همه مشارکت‌کنندگان در فرایند تصمیم‌گیری جمعی است. که پنج معیار آن عبارت است از: مشارکت مؤثر، درک روشن گرانه، کنترل بر دستور کار، رأی برابر در صحنه‌های مهم، شمول بر همه اشخاص بالغ.^{۲۹}

۳) دولت و دموکراسی در

سده بیست و یکم

میان آرمان و واقعیت فاصله است، اما اصل آرمان برای جهت‌یابی ضروری است. استقرار حقوق عمومی دموکراتیک بنیان خودمختاری است که حمایت و امنیت همگان را تضمین می‌کند و مستلزم پیگیری و اجرای هفت دسته از حقوق و تکالیف در یک دولت قانونی دموکراتیک است.

عرصه‌های قدرت می‌تواند ملی، فراملی و بین‌المللی باشند. پس حقوق عمومی دموکراتیک در درون یک اجتماع سیاسی مستلزم وجود حقوق دموکراتیک در سپهر بین‌الملل است؛ یعنی حقوق عمومی دموکراتیک باید مورد حمایت حقوق بین‌المللی باشد که دیوید هلد آن را حقوق

○ ایده نظم سیاسی غیر شخصی یا ساختار حقوقی قدرت سیاسی محدود، تنها زمانی توانست سلطه یابد که حقوق، تکالیف و وظایف سیاسی، دیگر در پیوند با سنت دینی یا حقوق مالکیت نبود. ظهور دولت مدرن نشانه یک زمینه جدید گفتمانی بود که دعای حاکمیت، استقلال، نمایندگی و مشروعیت را مجسم و به گونه بنیادی، درک سنتی از قانون، اجتماع و سیاست را از نو قالب بندی کرد.

در بحث بازاندیشی در مورد دولت و دموکراسی می‌توان شاهد سه تحول عمده در خصوص دولت بود: تحول مفهوم دولت از مفهوم آرگانیک به مکانیکی، تحول ساختار دولت از دولت بزرگ به دولت کوچک، و تحول نظریه دولت حداکثر به دولت حداقل که دو تحول اخیر متأثر از پدید آمدن مفهوم مکانیکی دولت است. در این جا به تشریح این سه تحول می‌پردازیم:

۱- آینده دولت ملی: تغییر مفهوم

آنچه امروز دولت خوانده می‌شود، در واقع دولت ملی مدرن است که خود بر پایه تبدیل مفهوم آرگانیک به مکانیکی قرار دارد.

در واقع پس از یک دوره پیشرفت مداوم از اواخر سده هجدهم تا دهه ۱۹۶۰، دولت ملی پایه مرحله‌ای از بالاترین و شاید عقب نشینی گذاشت. برخی بر این اعتقادند که دوره توسعه و تکامل دولت که حدود دو سده طول کشید، اکنون رو به پایان است.^{۲۳}

در حال حاضر حدود دو بیست دولت در جهان وجود دارند که بیست و پنج دولت هر یک با جمعیتی بیش از پنجاه میلیون نفر، در مجموع سه چهارم جمعیت جهان را در بر می‌گیرند. در این میان آشکار شده است که در پایان سده بیستم مسایلی به وجود آمده است که مستلزم اقدام جهانی است. حل این مسایل بیرون از دایره قدرت دولت‌های منفرد یا گروهی از دولت‌ها قطع نظر از بزرگی و کارآمدی آنها است. نمونه‌آشنای این مسایل، مشکلات جهانی بوم‌شناختی و زیست محیطی است.

با وجود این به نظر می‌رسد که دولت ملی در مفهوم مکانیکی به عنوان ابزار برای ساخته دست انسان، برای تنظیم امر سیاسی، هنوز هم بهترین واحدی است که بویژه از نظر سیاست‌های دموکراتیک، بدان دسترسی داریم چرا که مراجع فوق ملی، فراملی و جهانی از این لحاظ جای چندانی به دست نیاورده‌اند. به نوشته آرگانیک هابسباوم، حکومت‌های ایران یا چین به فشار سیاسی از پایین یا سخگوتر از شرکت‌های بزرگ فراملی یا صندوق بین‌المللی پول هستند. ولی امروزه، پیداست که دولت‌های ملی باید با نهادهایی که توان برخورد با مسایل محیط

۲- آینده ساختارهای سازمانی دولت:

دگرگونی ساختار و ماهیت دولت

چنان که اشاره شد، مهم‌ترین واقعیت درباره تکامل سیاست در سه دهه گذشته، پیشرفت فزاینده دولت-ملت (دولت ملی) به عنوان واحد سیاسی گسترده بوده است. هنوز هیچ گزینه‌ای توانسته جایگزین دولت شود. دولت از یک سو جایگزین واحدهای بزرگتری مانند امپراتوری‌ها شده است و از سوی دیگر واحدهای کوچک‌تر سیاسی مانند شهرها و مناطق یا واحدهای مبتنی بر خویشاوندی، خانواده‌ها، قبایل و غیره را در خود حل کرده است. البته دولت‌ها در اشکال گوناگون ظاهر شده‌اند. آنها ممکن است کوچک باشند یا بزرگ، باثبات باشند یا کم‌ثبات، متمرکز باشند یا غیرمتمرکز، نیرومند باشند یا ضعیف. با این حال، نهادهای مرکزی دولت‌ها بسی نیرومندتر از پیشینیان خود هستند.^{۲۴}

البته دولت‌ها دارای ماهیت طبیعی نیستند؛ به این معنا که محصول یک تکامل اجتناب‌ناپذیر نیستند. تقسیم جهان به دولت-ملت‌ها در شرایط خاصی صورت گرفت و سپس از راه کشورهای اروپایی بر سراسر جهان تحمیل شد و می‌توان احتمال داد که روزی این نوع تقسیم‌بندی دگرگون شود. دولت‌ها مانند همه مقولات اجتماعی دیگر، هرگز محصولات تمام شده‌ای نیستند بلکه همواره در معرض شکل‌گیری یا تغییر و زوال قرار دارند. بنابراین تحلیل دولت‌ها به این معنا نیست که بر تداوم الگوهای ساختاری تأکید کنیم بلکه به این معنی است که دولت و نظام دولتی را به عنوان یک محصول ساخته‌فکر انسان و در حال تأسیس و شکل‌گیری در نظر آوریم.^{۲۵}

در نیمه دوم سده بیستم، قدرت ساختاری دولت، همواره به روابط اجتماعی و اقتصادی شکل داده است به این صورت که اولاً آزادی بازیگران

○ تبلور حقوق شهر و ندی

در قوانین سیاسی و مدنی غرب نتیجه تقارب سه عامل بوده است: (۱) دو جانبه بودن قدرت یعنی نیاز متقابل دولت و ملت، (۲) بحران مشروعیت دولت یا افول مشروعیت سنتی، (۳) تقارب نظام لیبرال دموکراتیک با جامعه مدنی و دموکراسی نمایندگی.

را حل کند و آنچه را کانت حرمت فرد خوانده بود، به وجود آورد. این نقطه قوت نظریه کانت درباره دولت است و این که چراپندر سالاری را مردود می‌شمارد.^{۲۸}

کارل پوپر معتقد است که ما به يك دولت نیاز داریم ولی دولتی بر پایه حکومت قانون، نه بالاتر از قانون. در چنین صورتی است که این دولت می‌تواند تا حدودی پندر سالارانه باشد. حمله به پندر سالاری، غالباً متنگی به این نوشته جان استوارت میل در رساله ای درباره آزادی است: «تنها هدفی که به خاطر آن آدمی مجاز است در آزادی عمل هر هم‌نوع دیگر مداخله کند، حفاظت از خویشش است. تنها دلیل کاربرد قدرت در مورد هر عضو يك جامعه متمدن، برخلاف میل خودش، باید جلوگیری از آسیب رساندن او به دیگران باشد. کاربرد قدرت برای منافع خود، چه فیزیکی و چه اخلاقی، دلیل کافی برای این کار نیست».^{۲۹}

امروزه دیگر بحث بر سر این نیست که دموکراسی در بنیان خود مطلوب است یا نه، بلکه بحث بر سر این است که شکل بهتر و کارآمدتر دموکراسی چیست، و ملاک تشخیص دموکراتیک بودن رفتار مردم و رفتار حکومتگران کدام است. از بررسی هاجنین برمی آید که «دموکراسی» با يك «دولت حداقل» و غیر پندر سالار همخوانی دارد.^{۳۰}

یادداشت‌ها

۱. آلن دو. بنوا، «مسأله دموکراسی»، ترجمه بزرگ نادرزاد، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۶۹۷۰، (خرداد و تیر ۱۳۷۲)، ص ۲۴.
۲. عبدالرحمن، عالم، بنیادهای علم سیاست، (تهران: نشر نی، ۱۳۷۰)، ص ۴۰.
۳. الوین تافلر، موج سوم، ترجمه شهیندخت خوارزمی، (تهران: نشر سیمرغ، ۱۳۷۰)، ص ۵۹۶-۵۷۹.
۴. الوین تافلر، جابه جایی در قدرت، ترجمه شهیندخت خوارزمی، (تهران: نشر سیمرغ، ۱۳۷۶)، ص ۷۷.
۵. ساموئل هانتینگتون، موج سوم دموکراسی در پایان سده بیستم، ترجمه احمد شهسا، (تهران: انتشارات روزنه، ۱۳۷۳)، ص ۱۹.
۶. همان.
7. Francis, Fukuyama, "The End of History?", The National Interest 19, (Summer 1989), p.9.
۸. مقایسه شود با: ساموئل هانتینگتون، «درگیری‌های

اجتماعی و اقتصادی برای اعمال قدرت ساختاری نه تنها از سوی خود باز بگران بلکه بوسیله خود ساختار دولت محدود می‌شود. ساختارهای دولت خنثی و بی طرف نیستند بلکه از اشکال خاصی از عمل حمایت می‌کنند؛ برخی از اشکال عمل سیاسی را بر اشکال دیگر ترجیح می‌دهند. ثانیاً تغییرات جدید در ساختارهای اجتماعی فقط در جایی می‌تواند موجب تغییر ساختار دولت شود که این ساختار آسیب پذیر باشد و گر نه ساختار سیاسی به سادگی تغییر ساختار اجتماعی و اقتصادی را نمی‌پذیرد و نباید انتظار داشت که هر تغییری در این حوزه‌ها موجب تغییر ساختارهای دولت شود.

اما در آغاز سده بیست و یکم، تغییر ساختارهای فراملی، تغییراتی در دولت به وجود آورده است که باید آن را انتقال از دولت رفاهی به «دولت رقابتی» (به نوشته سرنی Philip G. Cerny) یا «دولت حداقل» (به گفته نوزیک و هایک یا فریدمن) دانست.

۳- آینده دولت دموکراتیک: دگرگونی در نظریه و کارکرد دولت

کارل پوپر دربارهٔ تئوری و کارکرد حکومت مردم سالار می‌نویسد: «پیشنهاد می‌کنم پرسش افلاطونی چه کسی باید حکومت کند؟ را با پرسش متفاوتی جانشین کنیم. آیا شکل‌هایی از حکومت هست که منزه‌تر باشد؟ پرسش دیگر در جهت مقابل این است که آیا شکل‌هایی از حکومت هست که اجازه دهد ما خود را از يك حکومت اهریمنی، یا حتی يك حکومت بی‌لیاقت یا آسیب‌رسان‌رها کنیم؟^{۳۱} به عقیده پوپر، دموکراسی‌ها نه حکومت‌های محبوب همگان، بلکه... شیوه‌ای برای محدود کردن قدرت دولتند. به اعتقاد پوپر، پرسش اصلی این نیست که چه کسی حکومت کند؛ بلکه عبارت از این است که دولت نباید بیش از اندازه حکومت کند یا بهتر بگوییم، مسأله مهم آن است که يك کشور چگونه باید اداره شود.

کانت بر این عقیده بود که دولت و محدود کردن آزادی‌ها امری ضروری است، ولیکن می‌خواست آن‌ها را محدود کند. او در نظر نداشت که دولت بیش از آنچه مطلقاً ضرورت دارد، قدرتمند باشد. وی این محدودیت آزادی را نتیجه گریز ناپذیر جامعه بشری می‌دانست. پس فقط حکومت قانون می‌تواند مسأله

○ در بحث بازاندیشی در مورد دولت و دموکراسی می‌توان شاهد سه تحول عمده در خصوص دولت بود: تحول مفهوم دولت از مفهوم ارگانیک به مکانیکی، تحول ساختار دولت از دولت بزرگ به دولت کوچک، و تحول نظریه دولت حداکثر به دولت حداقل که دو تحول اخیر متأثر از پدید آمدن مفهوم مکانیکی دولت است.

cago, 1990), pp. 70-75.

17. Held, *op. cit.*, pp. 145-146.

18. Robert, Dahl, *Democracy and its Critics*, (New Haven: Yale University Press); 1989, pp. 120-121.

19. Held, *op. cit.*, pp. 238-9.

- Sakamoto, Yashikaza. *Global Transformation: Challenges to the State System*, (Japan: The United Nation University, 1994), pp. 101-120.

20. Held, *op. cit.*

21. *Ibid.*, pp. 270-272.

22. Peter, Evans, "The Eclipse of the State? Reflections on Stateness in an Era of Globalization, *World Politics* 50, (October 1997), pp. 62-87.

- Rajni, Kothari, *State Against Democracy*, (London: Aspect Publications Limited, 1990), pp. 15-36.

۲۳. مقایسه شود با: بندیکت، آندرسن، «بی نظمی نوین جهانی»، ترجمه سیاوش مریدی، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، شماره ۷۵، ۷۶، (آذر و دی ۱۳۷۲)، صص ۵۴-۵۹.

۲۴. بابک جهانی، نقش دولت در جهان در حال تحول، (تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های بازرگانی، ۱۳۷۸).

25. Philip G. Cerny, *The Changing Architecture of Politics; Structure, Agency, and the Future of the State*, (London: Sage Publications, 1990), pp. 3-26.

26. Charles Tilly, ed., *The Formation of Nation States in Western Europe*, (Princeton, N.Y: Princeton University Press, 1978), pp. 70-78.

۲۷. کارل پوپر، «اندیشه‌ای دربارهٔ تئوری و کارکرد حکومت مردم‌سالار»، ترجمه کورش زعیم، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، شماره ۴۲، ۴۱، ۴۰، (خرداد و تیر ۱۳۷۸)، صص ۴۸-۵۷.

۲۸. همان.

و نیز ر. ک. امانوئل، کانت، سنجش خردناب، ترجمه شمس‌الدین ادیب سلطانی، (تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۲)، ص ۹۵.

29. John Stuart Mill, *On Liberty and Other Essays*, (Oxford: Oxford University Press, 1991), p. 120.

و نیز مقایسه شود با: بابک احمدی، معمای مدرنیته، (تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۷)، صص ۳۰۴-۳۲۰.

۳۰. سی. بی. مک فرسون، جهان حقیقی دموکراسی، ترجمه مجید مددی، (تهران: نشر البرز، ۱۳۶۹)، صص ۵۱۰.

سیاسی پس از جنگ سرد»، ترجمه مجتبی امیری، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، صص ۱۰۹-۱۱۰، (مهر و آبان ۱۳۷۵)، صص ۲۶-۲۲.

9. Robert, Nozick, *Anarchy, State, Utopia*, (Oxford: Blackwell, 1974), pp. 140-270.

ورک. اف.، شوماخر، کوچک زیست، ترجمه علی رامین، (تهران: سروش، ۱۳۷۲).

10. Richard, Rosecrance, *The Rise of The Uirthal State: Wealth Power in The Coming Century*, (New York: Hard Couer, 1999).

- Nazli, Choucri, "Introduction: Cyber politics in International Relation". *International Science Review*, Vol. 21, No.3, (July 2000), pp. 243-269.

۱۱. پیتراف.، دراکر، جامعه پس از سرمایه‌داری، ترجمه محمود طلوع (تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۴)، صص ۱۵.

- Richard, Muir, *Political Geography; A New Introduction*, (London: MacMillan Press LTD, 1997).

- John, Dunn, ed., *Democracy: The Unfinished Journey, 508 BC To AD 1993*, (Oxford: Oxford University Press, 1992), pp. 247-9.

- Tatu. Vanhanen, *Prospects of Democracy*, (London. New York: Routledge, 1997), pp. 1-30.

- J. J. Schwartzmantel, *Structures of Power, An Introduction to Politics*. (London: Wheat-sheaf Books, Sussex. 1987), pp. 1-15.

12. Q. Skinner, "The state", in T. Ball, J. Farr And R. L. Hanson. ed., *Political Innovation and Conceptual Change*, (Cambridge: Cambridge University Press, 1982), lecture 2.

و نیز نگاه کنیده: جان. ن.، تامسون، ایدئولوژی و فرهنگ مدرن، ترجمه مسعود اوحدی، (تهران: آینده پویان تهران، ۱۳۷۸)، صص ۱۱-۱۲.

13. John, Dunn, *Contemporary Crisis of the Nation State?*, (Oxford: Blackwell, 1995), pp.3-15.

14. Christopher, Pierson, *The Modern State*, (London: Routledge, 1996), pp. 5-15.

15. *Ibid.* and see: Robert, Dahl *Dilemmas of Pluralist Democracy: Autonomy US. control*, (New Haven: Yale University Press, 1982), pp. 101-140.

16. David, Held, *Democracy and the Global Order, From the Modern State to Cosmopolitan Government*, (Cambridge: Polity Press, 1996), pp. 101-190.

- Dahl. Robert, *A Preface to Economic Democracy?*, (Chicago: The University of Chi-

○ در آغاز سده

بیست و یکم، تغییر

ساختارهای فراملی،

تغییراتی در دولت به وجود

آورده است که باید آن را

انتقال از دولت رفاهی به

«دولت رقابتی» (به نوشته

سرنی Philip G. Cerny) یا

«دولت حداقل» (به گفته

نوزیک و هایک یا فریدمن)

دانست.